افول جاويدان

رضااصلاحي (٢٧ تير ١٣۶٧ بود كه امام (٥٠) با تقريباً همـه بچهها بهــتزده و بســيار ناراحت ودند يادم هست وقتى خبر پذيرش قطعنامه را ديم،بچەھاىمجروحوبسترىدربيمارستان نجمیه تهران باصدای بلند فریاد می دند واشک میریختند خیلی سخت بود اما همه یاد گرفته بودیج تا گوش به فرمان امام (ره) باشیچ سرانحام بودیها اسلحهها زمین گذاشته شدو صدای جنگ پرهیاهو به آرامشی ظاهرانسبی منتهی شد. بین چه ها زمزمه بود که به عراقی ها نمی شود اعتماد کرد. چند وقت قبل صدام از رادیــو بغداد اعلام کرُده که «یرانی هابایدمنتظریکی از سُختترین ضربات از جانب مرزهای خودباشند؟!بعداز مدتی خواهید دید که چگونه به اعماق خاک ایران نفوذ خواهیم کردو...». به ظاهر جنگ تمام شده بود. هنوز در بهت-

قطعنامه بودیم که به ناگاه خبر نقض آتشیس از طرف عراقی ها را شنیدیم. تنها شش روز پس از قبول قطعنامه، نیروهای متجاوز عراقی توافقات بو. به کشور رازیر پا گذاشته واز منطقه خرمشه به کشور حمله کردند باقی مانده رزمندگان که آن روزها هنوز در منطقه بودند، سریعاً در خطوط در گیری مستقر شده و به دفاع پر داختند نمی دانستیم چه مىشودياچەخواھدشد؟!وقتى ھمباتعدادى ی ۱۳۰۰ از فرماندهان بسسیج یا سپاه صحبت می کردیم، ناخودآگاه، بی برنامگی و نگرانی عمیقی در چهره ، ی.ر. م دیده می شــد. یکی از دوســتان، حدود ۴بعداز ظهر با وانت تویوتا لند کروزش آمد . آنها هم دیده منزل ما و گفت: دیشب عراقی ها به خط غرب رت رب زدند و به سرعت دارند پیشــروی می کنند و هر چی سر راهشــان قرار می گیرد را نابود می کنند. پی در رئیسی در سی عیرد را بعودمی صند. اید سسریع بچه ها را جمع وجور کنیسم و برویم منطقه. پرسسیدم کجا؟ گفت: کرمانشاه. حدود یک نیمه شُب بود. از دور، منطقه چُهارزبر و جاده یت بیده می شد. آن دیده می شد. تعدادی کامیـون و خودروی زرهی درحال حرکت بودند. تقریبا به فاصلههای ر کردودا ۵۰۰ متری روی جاده، تجمع خودروها و کامیونها بیشتر بود. بیابان کاملا تاریک بود. هرازگاهی صدای شـلیک گلوله یــا آرپیجی به رر کی کی ۔ گوشمیرسید کمی به عقب بر گشتیم. ت از بچههای سیاه را دیدیم که خودشان را با عجله هُ ما مى رسماندند. يكي از آنها گفت: جُلو بسته به ده میافقها دارند به سرعت به سمت کرمانشاه بیشروی می کنند. هیچ کسی هم جلوی آنها یست. خیلی از کردها را هم شهید کردهاند. باید سريع برگرديم عقب تانيرو درخواست كنيم و ن ک مانشاه. ن ک مانشاه

آرى، سازمان منافقين، عملياتي با نام فروغ جاویدان را از مرزهای غرب ایسران آغاز کرده بودند و رجوی، غافل از کمین خدا و سرمست از حمایتهای صدام و غرب، در شب شروع عملیات گفته بود: «براساس برنامهریزی انجام شده، ۴۸ ساعته به تهران خواهیم رسید. کاری که ما می خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ابرقدرت است. چون فقط یک ابرقدرت می تواند کُشــوری را ظُرُفّ این مدت تسـُـخُیر کند. از نوژه ترسی نداشته باشید. هر سه ساعت دســـتُور مُیدُهم هواپیماهای عراقــُی آنجا را بمباران کنند. پایگاه تبریز هم زمینگیر اســت. برادران و نیروهای عراقی هم، مشغول پذیرایی ز معدود نیروهای بسیجی در جنوب هستند. ضدهوایی و موشک هیم که دارییم. هوانیروز عراق تاســرپل ذهاب به همراه ستون نيروهای ماً خواهند بُود. هواپیماهای عُراقی نیز پش ما هستند و مطمئن باشيد تمام خودروها و تجهیزات در سلامت کامل به کرمانشاه، و تهران خواهند رسید. همرزمانمان در قزوین،

ر بهری را در در مستندو...». منافقین توانسـتند در مدتزمان کوتاهی، فاصله تنگه پاتاق تا چهارزبر را با سـرعت خیلی زیاد طی کنند. به دلیل هجـوم همزمان ارتش عراق بــه جبهه جنوب بخش عمــدهای از توان نظامی ایران در جبهههای جنوب مشغول دفع تهاجم عراقیها بودند به همیسن دلیل در برابر ــتونهای منافقیــن مقاومت جدی درکت س ر کری و برای کی در در سازی با پشتیبانی نیروهای عراقی به سرعت زیاد در جبهه غرب پیشروی کرُدند و به غیر از مقاومت محدودی از ساکنان . لقه،منافُقينُ بدون مانعُي به بُخشهايي از مناطـق غربی کشـورمان نفوذ کردنـد. آنها پیش بینی کرده بودند با اشـغال منطقه غرب، مردم به حمایت از آنها خواهند پرداخت و آنها نیز می توانند به سرعت خود را به تهران برسانند و حکومت را سرنگون کنند. آنها توانســتند به سُرعتُ شهرهای قصر شیرین، سـرپل ذهاب، کرندغرب،اسلام آباد و بسیاری دیگر از مناطق را اشغال وبه سمت کرمانشاه پیشروی کنند. صدام نیز سرمست از یک پیروزی بــزگ و غیرقابل باور، همزمان با عملیات فروغ جاویدان از سوی سازمان منافقین،به ارتش عراق دستور داد تا در روز ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ چندین روستای ایران در اُطُرُاف کرماُنشاہ رابا ہمبٰ ہای شُیمیایی ہمُبارانُ کنند و بــا تمام قوا به کمک نیروهــای تا دندان مسلح امانادان وغافل منافقين آمدند.

سرانجام آنَ شب عجیب و تاریک در چهارزبر و همچنیس روزهای بعد گذشت و سازمان منافقین، بهرغم تمام برنامهریزیها و حمایتهای بیگانگان و دشمنان این مرزوبوم، افول جاویدان خود را تنها طی چند روز به چشم انک لبالم صاد...



روایتی خواندنی از کسی که خبر شهادت میداد

اگر عاطفی بیاید یعنی بچهات شهید شده

وقتی مردم عاطفی را می دیدهاند، مثلا توی کوچه که میرفته، می فهمیدند یکی در این کوچه شهید شده است. حالا کیست؟ باید ببینند عاطفی توی --کدامخانهمیرود.

عدم حصیه ارود. ذبیح مرادپور، مسئول پروژه تاریخ شفاهی ستاد بزر گداشت مراسم شهدای لرستان است. مرادپور به پرسش هایی درباره ستاد بزر گداشت مراسم شهدا به ویژه ساختار و عملکرد آن به فارس پاسخ داده بود که بهخاطر حال و هوای داوطلبانه آن، نمی شد ی توجه از کنار آن در صفحه داوطلبان گذشت. همچنین چند مورد از خاطراتی را که اعضای این

ستادبیان کردهانداُز زبان وی میخوانیم. ستاد بزرگداشت مراسم شهدای لرستان چگونه ایجادشد؟وظیفهاش چهبود؟

ـــال ۱۳۶۱ ســـتادی تشکیل شــد به نام ستاد سال ۱۱۲۱ سسادی تسمیل تسدید به نام سند بزرگذاشت مراسم شهدا که هدفش روحیه دادن به مردم بود، از او و خانوادهاش تقدير مىشد.

ر ہے۔.. «موســی عاطفی» مسئول این ســتاد میشود. ستادی که ۴ نهاد (بنیاد شهید، سیاه، ژاندارمری و ارتش) هر کدام یک نماینده داشتهاند. کار اینها رگزاری مراسم تشییع شهدا بود. پیکر شهدا را ،ر رارک معراج از منطقه می گرفت و تحویل بنیادش از این مرحله به بعد ســتاد امورات مربوطه را انجام

تاد در کل کشــور بوده یا فقط اس این س لرستان؟

در همه شـهرها بوده، ولى حجم فعاليتها فرق می کُرد.مثلادر شُهرهًا یی مثل دزفول که بسیار زیاد بمباران شـده و تعداد زیادی شهید شدهاند، حجم کار این ســتاد زیاد بوده و غیر از آن کلی شهید هم از منطقه می آمده است ولی شهرهایی که منطقه جنگی نبودهاند، مثل شرق کشـور، حجم کار این

. ستاددر آن مناطق کمتر بود. لرستان جزو شـهرهایی بوده که خیلی بمباران میشده،بنابراین حجم کار ستاددر لرستان زیادبود. عاطفی، رئیس ستاد زیر نظر بنیاد شهید کار می کرد و مقرش هم در بنیاد بود به همین دلیل عملا همه ئارمندان بنیاد شهید جزو این ستاد محسوب

. آقای عاطفی در آن مقطع جه سمتی داشت؟ عاطفی قبل از تشکیل ستاد و تا سال ۱۳۶۱ هیچ ممتی نداشت. کارمند بنیاد شههید نبود. وقتی از طرف بنیادشهید کُل کشــور ابلاغ میشُود که باید ستاد تشــکیل شــود، اینها میگردند کسی را گیر بیاورند که بتوانـد این کار را انجــام بدهد. عاطفی ... کرد یسک آدم معتبری بسوده و همه قبولش داشست س وسالش یکجوری بوده که به عندوان این کار دادن خبر شـهادت به خانوادهها بوده اسـت. طبق خاطراتی که می گوینسد، هیچکس جرات نمی کرد

نَقشُ نَمایندگان ژاندارمری، ار تش **و ســ**پاه در

یکی از کارهای مهمــی که ارتــش و ژاندارمری یکردند، گروهموزیکشان در تشریفات بوده است. با آن لباسهای دژبانی و اسلحه و شمشیر رسمی ای و آن تشریفات نگون فنگ و پیش فنگ، ین کارها را می کردند. بعد زیر تابوت را می گرفتند



غیر از این اینها در مراسم آمبولانس و ماشین نیاز داشتند. مثلا در بمبارانها اینها نیاز داشتند که یک سری سرباز برسد و کارها را انجام بدهد اینها را هم از همین نظامیان می گرفتند. سیاه هم به

ر مهار د. غیر همین شکل عمل می کرد. غیر از این شهدایی که مربوط به خوداین ارگانهامی شدند، اینها نسبت به آنها بیشتر مسئولیت داشتند. یک سـری خدمات به خانوادههایشان داشتند. اگر ۔ طرفُ شهید ژاندارمری بود، غیر یکجاهایی صعبالعبوربوده این بایددر این دو، سهروز اتفاق می افتاد باید اینها عکس از این که بنیادشهید خدمات ریں۔ سیداد، ژاندارمری هم یکسری کارهامی کرد. مثـل بازدید از خانــواده تقدیرنامه بــردن و از اینجورچیزها. میگرفتند ۰۰ رر پیر مایندههای سیاه خیلی

۔ . . آدمهای فعالــی بودند. حداقل یکی شان را که من می شناسیم، حاج علیرضا ابراهیمی آهنگران که جانباز است و برادر خودش نیز

ســتاد چگونــه بزرگداشــت شــهدا را انجام . یکر پاکشهید تحویل ستادمعراج می شد. آن جا

ټ رټ یک کفن مقدماتی انجــام میدادند. حتی منجمد می کردند و می فرســـتادند به بنیاد شــهید. ســـتاد زرگداشت شهدا تحویل می گرفته. اگر تعداد شهدا زر نداست سهد بخوین می برصت. بر صنت بهد. کم بود، ســـتاد تحویل ســردخانهها میداده است. یمارســـتانهای خرمآباد بودند. مثل بیمارســـتان عشایر،بیمارستان شهیدمدنی وبیمارستان توحید. در سردخانه به اینها تحویل میدادند. دوشنبهها و چهارشنبههای هر هفته مراس م تشييع برگزار ر په ر میشده است. بنابراین بعضی روزها خبر نمیدادند بی سید است. برای بسی (روز میر طیعات و شهدا نگه داشته می شدند. خصوصا پنجشنبه ها را خیلی تأکید داشتند که پنجشـنبه را نگویید. بعضی هایشان می گفتند به خاطر رسم لرستانی ها ده است. بنیاد شهیدمی گذاشته یکشنبه به وده است. بنیاد شهیدمی گذاشته یکشنبه به تاتواده می گفته که فامیل های شهید تنها یک روز قبل از خاکسپاری بیایند و در خانه شهید عزاداری

این ســـتاد برنامه ریــزی و هماهنگــی می کرده اســـت، با ارتش یــا ژاندار مری هماهنــگ کند که گروه موزیکـشان آماده باشد. این قدر شهید داریم

و شُهِیدُها مال کی هســتند. از آن طُرف تا شهید میآمــده، اینهــا بایــد عکس __ شــهید را نقاشــی می کردنــد. عاطفی میرفتــه بــه خانواده بەنور آبادكەرسىدىم، آن . رور مردبهرانندهمیگویدشما کجاینور آبادمیخواهید شهید خبر می داده و یک عکس می گرفته است. می گفته است یک عکس به من بدهید. برويد من نور آبادر اللدهستم هنمایی تان بکنم. آدرس یک عکسی از شهید می گرفته راکهمی دهد.نگاهمی کندو یت ۔۔ ی ر اســت. بعد بــه داوود رحیمی مىبىندخيابانقلان، دوچە فلان، تاآنجامىروند.مىبيند تحویل مے دادہ رحیمی در رے ہی۔ نیادشہهید نقاش بــوده. زیر قاشی نامونامخانوادگی شهید دقيقاخانه خودشاست را مینوشته. آنِ طرف خسرونیا را

برات کی در در اساده می کرد مثلا مراسم تشییع شهید بزرگ قدر فلانی. زیرش هم می نوشتند ستاد بزر گذاشت مراسم شهدا. ستاد مراسم شهدا یا یک همچنین چیزی. یک کار دیگری هم که باید برای مراسم می کردند، این بود که اطلاعیــه یا اعلامیه بزنند کــه بین مردم پخش کنند.غیر از این به سازمان ها و نهادها زنگ می زدند. به امام جمعه زنگ می زدند. یکی بوده کارش همین بوده. زنگ می زده اطلاع رسانی بکند که ما فلان روز اینقدر شهید داریم، بیایید. مثلابرای نماز شهید به بی در سهید -ریم بید....دری در سهید. تاج آقا سید عماد جزایری زنگ بزنند که نماز میت

, ایخواند.

ییع خیابان را جارو میزده سهرودری رور سسیع حبوب را جارو هی راست مسیر تشییع راقشنگ تمیزمی کرده، کار شهرداری این بوده یا با جهاد هماهنگ می کردند و آمبولانس می فرستاده برای شهرستانها آمبولانس نیاز بوده می فرستاده برای شهرستان ها امبولاسی ساز بوده خیلی از شهیدهاشهرستانی بودند، خودبنیادشهید سه جهار آیای داشته ولی بعضی وقت ها کام می امید اعلامیخها را هم الله کرم صارمی در زیرزمینیای آماده و چاپ می کرده است. اسی شهید و وصیتنامه و تاریخ و اینها رامی دادند یک دستگاه فوتو استنسیل

[Photo stencil] داشـــتند. شروع مي كرده تند

و تند چاپ کردن. اگر طرح یا نقاشیای روی آنها بود، رحیمی برایش می کشیده و اگر خطاطی بود، سرونيا مىنوشت ابن هم که آماده شد، یکی یس -م شروع می کسرده و اینها , یکی ازمهم ترین کارها تـوى شـهر پخش مىكـرده. یعی رههها درین عرف دادن خبرشهادت بود. یکی از اعضای ستاد که معمولاعاطفی بود. به خانه آن طرف می رفته ی ریا ہے۔ اینها یک بلندگویی هم داشتند درواقع یک ماشینی داشتندیک ماشین لند کروز داشتند که سه، وخبرشهادتمیداده،خیلی ازاین آدمهاروستاییبودند. چهار تا بلندگو هم رویش نصب بود. ایسن را نصب می کردند و می رفتند توی خیابان اعلام

توی شهر می چرخیده و اعلام می کرده، اطلاع رسانی شان به این شکل بوده و مردم هم در تشییع ها خیلی شرکت

سى كُردنــد كُه مردم فـــالان روز

برای تشییع شهدا بیایند

ـت که همین ماشــین اوایــل که کار م کنندشهدا کم هستند بلندگی انصب م کنند و یک پارچه سیاه می زنند، می گردند و اعلام سی کنند. بعد می بینند هر روز همین کار هس دیگر اصلا پارچه سیاه هم نخواهد. کلا تا آخر جنگ ىينھمىن جورىمىچرخد

برخوردمردم باعاطفی چگونه بوده است؟ وقتی مردم عاطفی رامی دیدهاند، مثلا توی کوچه که می فته، می فهمیدند یکی در این کوچه شهید شده است. حالا کیست؟ باید ببینند عاطفی توی

. کدام خانه میرود. ىعداز اطلاعر سانى، چەكار مىكر دەاند؟ بعد از این که اطلاع رسانی می شد، مردم هم به مراسم تشییع می آمدند. بنیاد شهید خرم آباد در يُدان ژاندارمری است. البته چندجا عوضٌ کردهٌ

ولی بیشــتر مدت در میدان ژاندارمری بوده است . سَــجد صاُحبالزماُن خرماَبُاد کُـه در چهارراه نرهنگ است، نزدیک به میدان ژاندارمری قرار دارد. شروع مراسم تشييع از مسجد صاحب الزمان شروع شهدا را توی مسجد می آوردند. حاج ع جزایری آن جا نماز را می خوانده بعدار تش گروه ئىسرىقات مخصوص خودشسان آمادە بودە از قبل ھماھنگ شدە

اماده بوده از فیل صیحت دیگه، از طریق آن نماینده هایی که توی ستاد داشتند، تشییع رے ئے وع مے شہود فاصلے ہیں: رس چهارراه فرهنگ تا میدان شهدا کم است. این فاصله را نظامی روی دست مے پردند۔ یعنے چُهارتا نظامی، چهارتــا دژبان روی دست می بردند. یک کسے ررت که مسئول تشریفات بوده با یک شمشیر در جلو پیش می رفته.

موزیک هم میزدند. وقتی به آنجامیرسیده توی آمبولانس می گذاشتند تا گلزار شهدا. مردم هم پشت سر اینها تشییع می کردند. شهرداری هم که از قبل خُیابان راتمیز کرده تاآن جامی رفتند و تشییع می کردند. همه این مراحل در دو، ســه روز اتفاق می افتاده. حتی بعضی موارد در یـک روز، یکی از کارهایی که ستاد باید در این فاصله انجام می داده است، این بود ــری خواروبار به خانواده آن شهید بدهد اوایل اطلاع می دادند که بیاییــد بگیرید بعدا دیگر

. خیابانفلان،کوچه

.... ودخانوادههامیآمدندوخواروبار رامی گرفتند. خواروبار برای مراسمهای شهیدبوده؟ بله. مراسم را به خانواده شهید می سپردند. این نریفات و تشییع را بنیاد شهید هماهنگ می کرد. خواروبارها هم براساس رسم خود خرمآباد انتخاب سُده بود. مثلاً در خرم آباد (حالا مُسن می گویم خرم آباد برای این که آن جا بوده. شاید شهرهای ر چه بری یک ۵۰ یک بوده) یک ناهاری و دیگر لرستان هم همین شکلی بوده) یک ناهاری و یک شامی می دهند. اینها برایشان اگر اشتباه نکنم، نزدیک ۵۰ کیلوبرنج و یک حلب ۱۸ کیلوبی روغن و

ئوپن مرغ می دادند. خبر شهادت چگونه به خانواده شهید داده

سی.... یکی از مهم ترین کارها دادن خبر شــهادت بود. یکی از اعضای ستاد که معمولا عاطفی بود. به خانه " کی طرف می رفته و خبر شهادت می داده، خیلی از این آدمها روستایی بودند. یک جاهایی صعب العبور بوده این باید در این دو، سه روز اتفاق میافتاد. باید اینها عکس می گرفتند. در غسل شان هم شهدا را که به غسالخانه می بردند غسل بکنند، یکی شان نه به عساحانه می روند عسل بخنید، ینی سان مسئول این بوده که از شهید عکس بگیرد. کف را کنار می زدند و از چهب داش عکس می گرفته. از جاهای جراحتش عکس می گرفته و در پروندهاش در بنیاد شهید آرشیو می شده.

پس شــهید را دفن می کردند و مراسمش هم گرفته می شد. آیا این روند که ستاد داشت با دفن شهید تمام می شد یا ادامه داشت؟

آن کاری که وظیفه ستاد مراسم شهدا بود با دفن

چــرا عاطفی برای رسـاندن خبر شــهادت انتخابُمىشود؟ُدليلشچەبودەاس

عاطفی ظاهرا خوب می توانســـته با پدر و مادرها ارتباط برقــرار بكنــد همچنين جرأت داشــته و سعهصدر داشــته ومي توانسته تحمل بكند. گاهي وقتی خبُسر میدادنُسد یِسک برخوردهایسی اتفاق میافتاده. عاطفی خوب مدیریت میکرده و به قول معروف، کدخدا منشی می کرده، می رفته و قضیه را

ر رستمی کرده. پــک خاطره آقــای عاطفــی را بگویـــه. ء می گفت دم ناُنوایی بودم، می خواستیّم نان بگیرم. دیدم دوتا زنی که آمده بودند نان بگیرند، سر صف و ین چیز ها دعوایشان شد. گفت این یکی به آن گفت یں ہے۔ انشاءاللہ عاطفی در خانہات بیاید این یکی جواب داد عاطفی در خانہ خودت بیاید، گفت من ھم داشـــتم ي كرُدم، نگفتم كه من عاطفي هستم، گفتم چه کارش داری، گفت این قدر توی شهر پیچیده بود ئه عاطفی معروف شده بود که عاطفی بیاید بچهات

ئیهید میشود. یا مثلا یک خاطرهای بــود که خیلی عجیب بود. ی گفت یک مردی، یک کسی نزدیک ستاد معراً ج فوزستان است. او می داند که شهدا را از ستاد معراُج برمی دارند و به شهرهایشان می فر سُتند. می رود آن جا می پر سد ماشینی چیزی- ظاهرا ول ندارد- می گوید برای لرسستان شسهید ندارید پری که من هم با آن آمبولانس بروم. پیگیری می کنند و می گویند چرا. اتفاقا یک شهیدی هست. خلاصه م ماهنگ می کنند و سوار همان ماشین می شود که به لرستان برود. ظاهرا انگار جا هم ندار د به راننده مى گويدمى روم عقب پيش شهيدمى نشينم. گفت می رود پیش شــهید مینشیند. پیش تابوت شهیا مىنشيند، مى گويد نشسته بود بعد شروع كرد به نوحه خواندن و گریه کردن برای این شـهید. گفت مدام میخواند و گریه می کرد. گفـت خرم آباد که سیدیم، گفتم به لرستان رسیدیم، کجا می روی؟ بن می گویند نورآباد می روم راننده می گوید پس بشــین، من خُودم هم دارم به نورآباد می روم. میخواهم این شــهید را ببرم نورآباد تحویل بدهم. گفت نشست و دوباره شــروع کرد. گفت به نورآباد که رسیدیم، آنُ مُردُ به راننُده می گوید شما کُجُای نورآباد میخواهید بروید من نورآباد را بلد هستم. رر کی و سید بروید من نوراباد را بلد هستم. راهنمایی تان بکنیم. آدرس را که می دهد. نگاه می کند و می بیند خیابان فلان، کوچه فلان، تا آن جا سی هند مد دید ده تانشد. ى روند. مى بيند دقيقا خانه خودش است. مى گويد می روند، می بیند دهیه صح حوس بر رمی این که خانه من است. آدر س را که می دهد، می بیند پسر خودش بود من این خاطره را از سوژههای خودم نگرفتم. در حواشی این خاطره را از سوژههای خودم نگرفتم. در حواشی این کاریکی از کارمندان جوان بنیاد شهید بود که برایم نعریف کرد. ظاهرا یک بنده خدایی هم این ماجرا را ریت ر در ... یک جایی شنیده و خواسته بود از این خاطره فیلم بسازد. فیلمنامهاش را هم نوشته ولی انجام شده یا نه اطلاع ندارم.

يامثلا أقاًى عاطفي با أقساي ياراحه کارر خانـهای در یکـی از روسـتاهای خرمآبادکه خبر شهادت بدهند. آقای پاراحمدی می گفت به آنجا که رسـیدیم توی خانه رفتیم، تصور کن یک خانه روسُــتایی، یک حیاط بــزرگ و بعد ُ خانــه، دیدیم پدر آن شــهید دارد نماز میخوانــد. من و عاطفی وی سکوی خانه نشستیم تا نمازش تمام بشود ما رری همین جور نشستیم. ســلام نماز را گفت: «السلام علیکم و رحمتالله و بر کاته.» بدون این که ما شروع ربی کنیم گفت «سلام علیکم، می دانم برای چه آمدهاید. دیشــب خوابش را دیدهام. به من گفته که شــهید شده.»ماهمین جور ماندیم.

آقای میر توی قُضُیه بمباران اسدآبادی می گفت عداد شهدا خیلی زیاد بود. اینها هم هفت، صنان سهه حیقی ریان بود. پیشه مهر مصنه ده نفر بودند و همه کارهـــا را اینها می کردند وقتی که شهدا شناسایی می شوند، به غسالخانه می روند که آنها را غسل بدهند. گفت فردایش می خواستیم نشییع کنیم. شهدا را توی خیابان گذاشته بودیم هفت، هشـت نفر از ما همانجا خوابیدیم. در بین همان جنازه شهدا، شهدایی که بیشترشان بر اثر ترکش تکهتکه پاسوخته بودند. گفت ماکلادر طول . روز هم داشتیم فعالیت می کردیم. کم کم هوا داشت نَارَيُک میشد. یک جایی داشتیم شهدا را جابهجا می کر دیج. من یک سےمت برانےکار درا گرفته بودم بكى از بچەھاى دىگر آن طرفش را، مى خواستىم آن راببريم.من اين قدر خسته بودم كه همان جاافتادم، فوابم گرفت. همانُ سـر پا یک دفعه افتادم، دستم

روى برانكار دبودو خوابم برد. روی برسارد بود و حوابم برد. احمد میر می گفت من که خوابم می برد دو نفر از بچههافکر می کنند من جناز و شهید هستم، تاریک هم هست مرا می گیرند که بردارند و ببرند بین جنازهها بگذارند.

ر اقای اسلامُدوست که مسئول شان است می گوید این میر خودمان است،احمداست.می گفت این قدر کار می کردند و خسته می شدند که از فرط خستگی ين اتفاق هامي افتاد.

ستاد تا چەزمانى پابر جابودەاست؟ ظاهرا تــا زماني كــه جنگ بود اين ســتاد هم فعالىت داشت

الگوسازي





ولیعصر (عـج) بـود. ایــن غواص ٌ شـ عملیــات کربــلای ۴ در پنجم دیما ۱۳۶۵ در حالّی که فرماندهی گروهان غواصان را برعهده داشت در منطقه امالرصاص عراق شربت شهادت نوشید. یعقوبعلی محمدی، فرزند لطفعلی متولد زنجان است. این سردار دلیر دریادل، در سال ۱۳۴۰ و در دیار زنجان قدم به دنیا گذاشت.

او در دوره نوجوانی موفق به اخذ دیپلم فن مكانيك عمومي از هنرستان فني شد. او بارها با گروههای ضُدانقُلاب در گیر و حتی تهدید به ترور شد. با شــروع جنگ تحمیلی به صورت داوطلبانه از طریق بســیج به جبهه اعزام شد. و با حضور مُردانــهاش در عملیاتهای زیادی شرکت کرد. او در عملیاتهای شکست حصر ُبــُادان، فُتحالُمبُين، بيتالمقــدس، والفجرُ مقدماتي، والفجر ٢، والفجر ۴، عمليات والفجر ۶، خیبر، بدُر، والُفجرُ ۸ و کُربـــلای ۴، بُوارینُ (شهادت) شــرکت داشــت و بارها در جریان ین عملیات ها مجروح شده بود. در عملیات ت، در عملیات والفجر∧ا; ناحبه دست ه شکم و ریه به شدت مُجروح شُده و بارها مقام جانبازی را تجربه کرده بود. سرانجام در جزیره بوارین عراق و در عملیات کربلای ۴ به شهادت

برادرانی که اهل نماز شب ه عملیات دور و بر ما نچر خند

یکی از دوستان شهید از شوخطبعی او خاطرهای را در جبهه چنین نقل می کند: برای اولین بار در باختران با هم آشنا شدیم. بسیار

ندی بود و به ندرت می خندید. با این که اهل نماز شـب و تهجــد بود و هر شب بدون استثنا برای راز و نیاز بلند می شد، اما هر گـز بروز نمی داد. گاهی هم به شـوخی می گفـت: «لطفا بر ادر انی که اهل نماز شـب ی هســـتند، وقت عملیات دور و بــر ما نچر خند. ونا هرجا کــه می روند، خمپاره را هم به دنبال ر در برگران بر این بر از برای بر در در برای بر در در خود می کشند و بایستی تاوان نماز شب اون ها را هم ما پسس بدهیم!» گاهی هــم می گفت: «اشتباهی وضو بگیرید و نمازتان را اشتباهی بخونيد تــا خَمْپاره به سَــراغ ســنگرهايتان نيايد!» يكبار من و شهيد باقر فتحاللهي، چند

.... روز او را زیرنظر گرفتیم. نیمههای شـب که میشــد، بی سروصدا بر میخاست و به نماز شـب می|یستاد. یک روز از او پرسیدم: «یعقوب، راسـتی! چرا این کار را پنهانی انجـام می دهی؟ نصـاز خواندن که ر به به بی به این که به برگرار ین حرفها را ندارد!» و او در جوابم گفت: «این کار که بزرگترین عامل رشد آدم است، اگر خَــدُای ناکُــردُه از روی ریــا و خودنمایی باشــد، بزر گترین مانع رشــد خواهد بود. اگر دیدید کسے نماز شبش را جلوی چشم همه " " " المنافقة من أن المنافقة وصيتنامه شهيد:اكنون وقت انجام وعده فرارسيده است

فرازی از وصیتنامه شیهید: «..در تش رار را بازر تكر خدا را داشت باشيد و جنازه من فقط ذكر خدا را داشت باشيد و الله اكبر را تكرار كنيد.

مباُداً در ایسن مورد بدگویی به انقلاب شود. در این موقعیت حساس که عاشورای حسین(ع) بار دیگر در ایران زنده شد و نشان ب ں ہے۔ ہر سینھا ھنوز ھ در سراسر جهان برقرار سازند به پیکار علیه

اًری به میدانی قدم نهادهام که نتیجه

از قبل گرفته و با ایمان کامل پیکار می کنم چون اگر در میدان کشته شــوم، به مقام والا ت یافته و راه حسین (ع) را رفتهام و اگر زنده ماندم، شـــاُهد پیروزی بزرگی که هُمانُ بیروزی مسلمین بر کفار است، خواهیم برد. وُ نُريد ان نَمَنُ على الذين استَضعفُوا...» عاقبت زمين به متقيس و صالحين به ارث گذاشته می شــود «و جاءالحق و زهق الباطُل ان الباطل كان زُهوقاُ» كــه اين وُعُده ســت: «و لا يخلف الله وعــده ان وعدالله حق» ما می توانیم با نثار خـون، خونی که در مقابل اسلام ناچیز است، زمینه حکومت مهدی(عج) به زودی است.

ت عقیده من هرکس در ســپاه باشد و پیرو خط امام زمان (عج) و رهبر انقلاب امام خمینی باشد، باید در راه خدا جهاد کند و از جان ومال و زندگی اش دریغ نکند و ما ایرانیان مثل مردم م که در کوفه حضرت مسلم(ع) و در ُصحرای کربلااماُمحُسین(ع) را گذاشا اکنون وقت انجام وعدهای که من برای خود دادهام، فرارسیده است و با پیام حسین زمان، خمینی کبیر دیگر نتوانستم، طاقت بیاورم و برای احیای اسلام عزیز و انجام وعده خود، داوطلبانه از پادگان آموزشی به جبهه اعزام